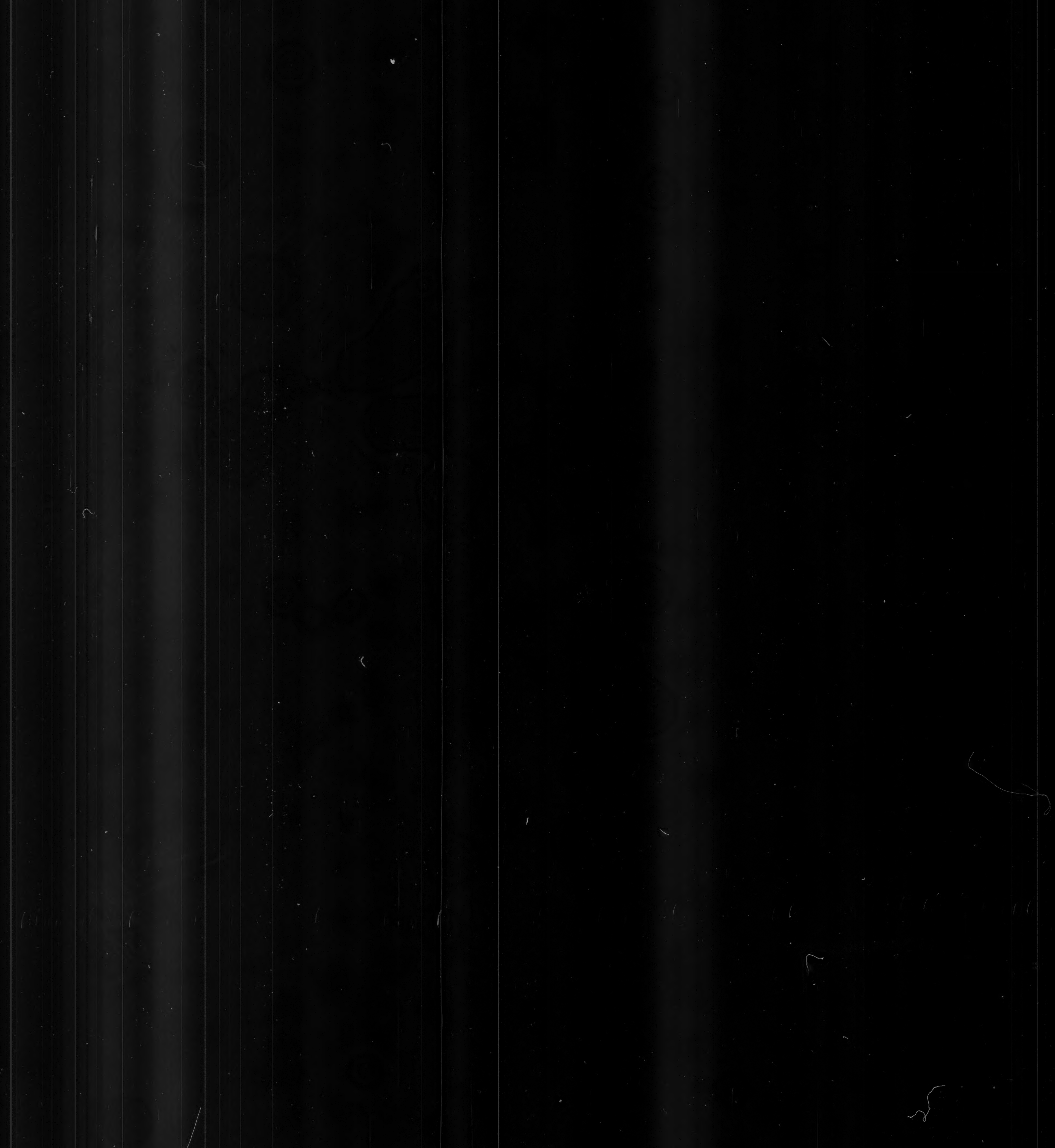


START

UCLA

# REEL 35

# National Preservation Program for Biomedical Literature:

# Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

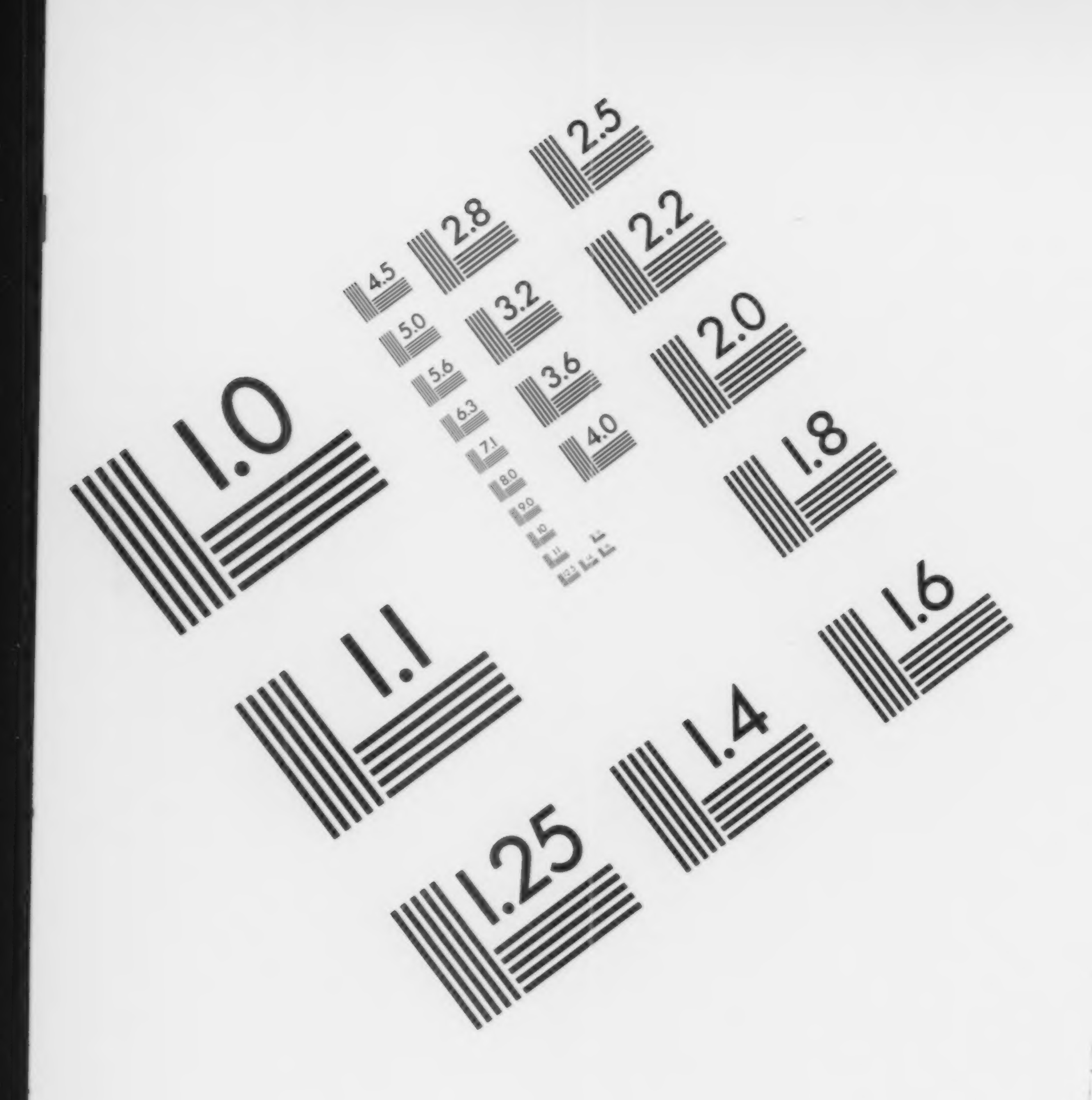
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

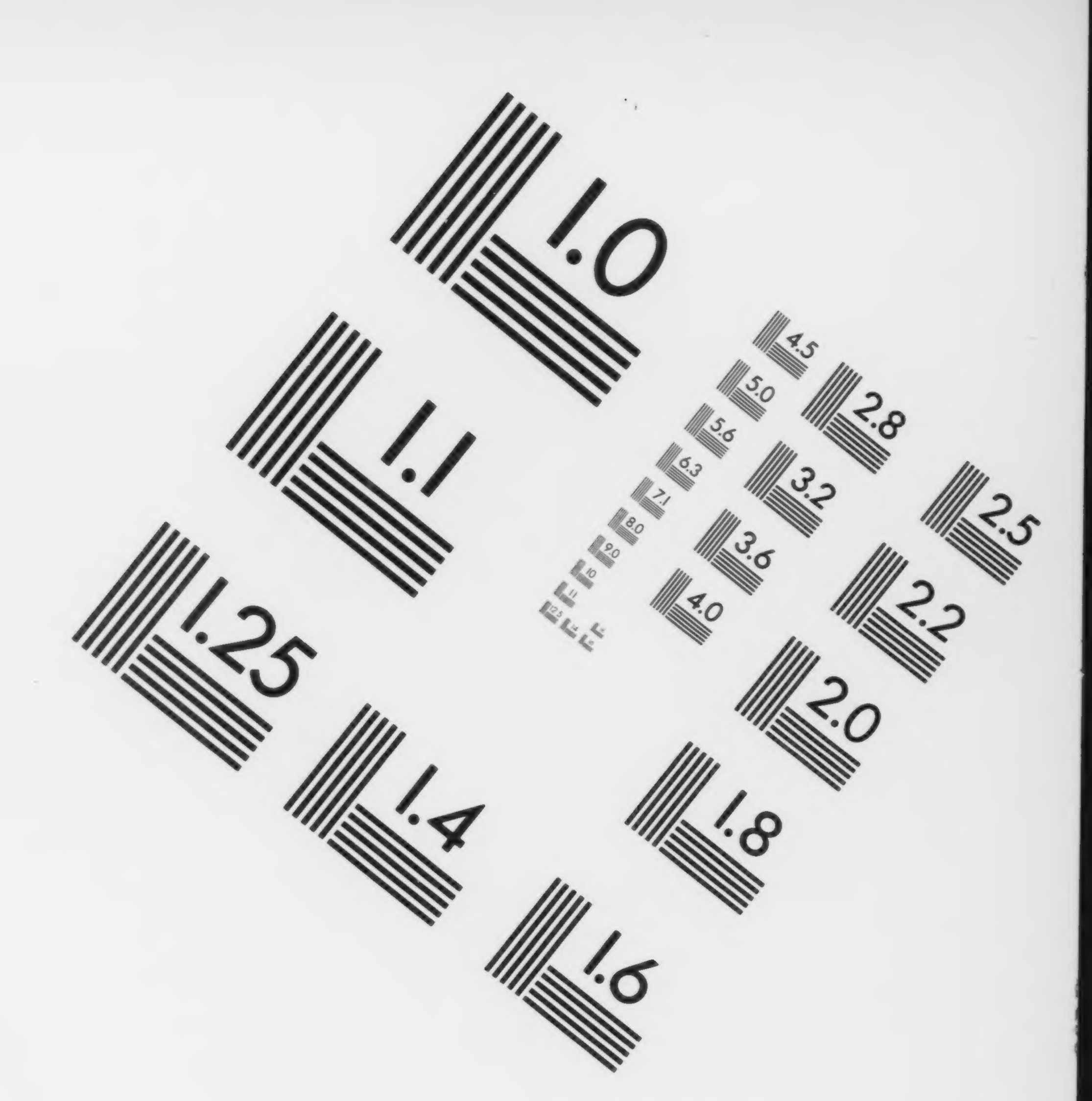
The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.






AIIM

**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

# MS303-1980

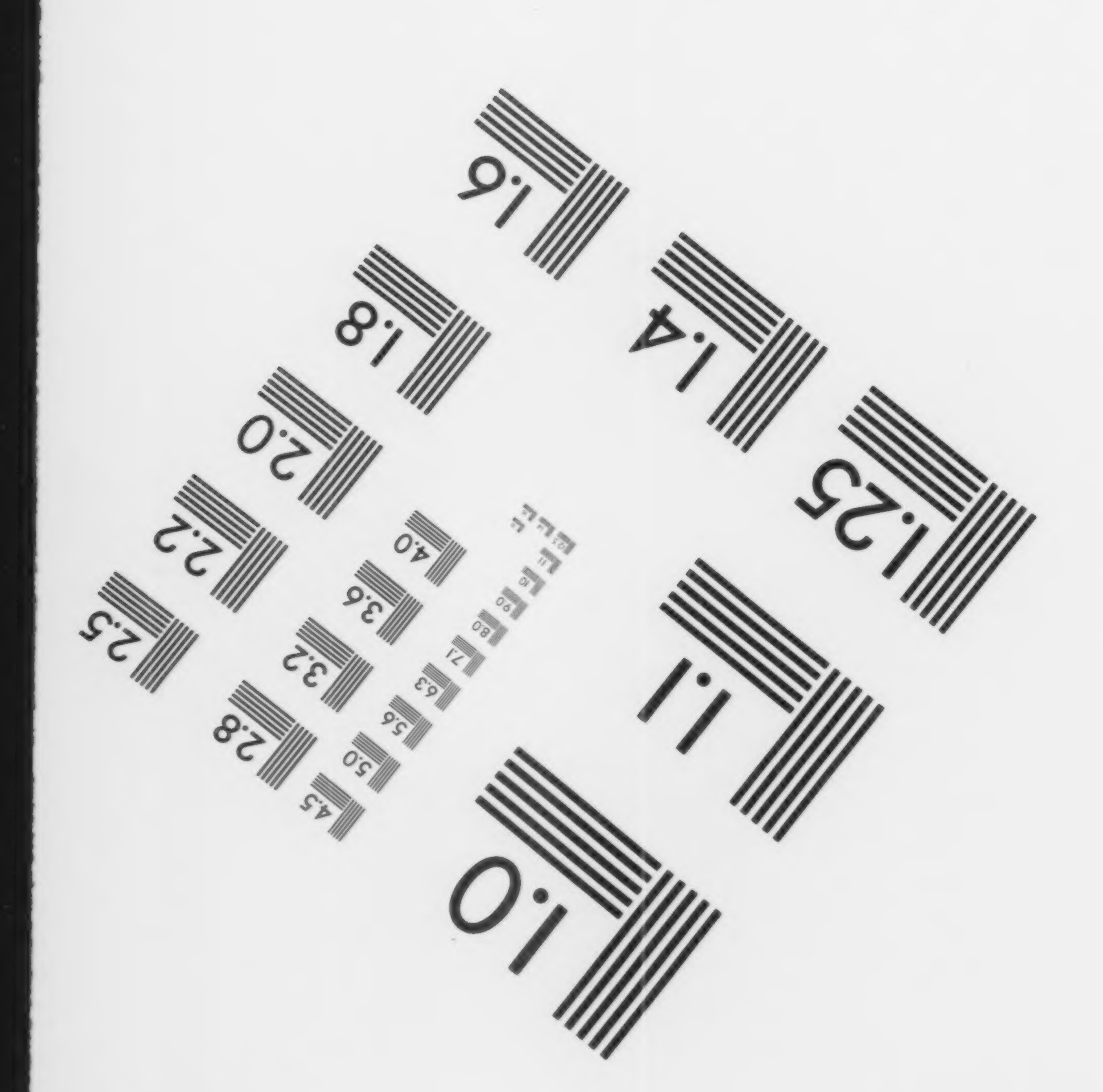
Centimeter

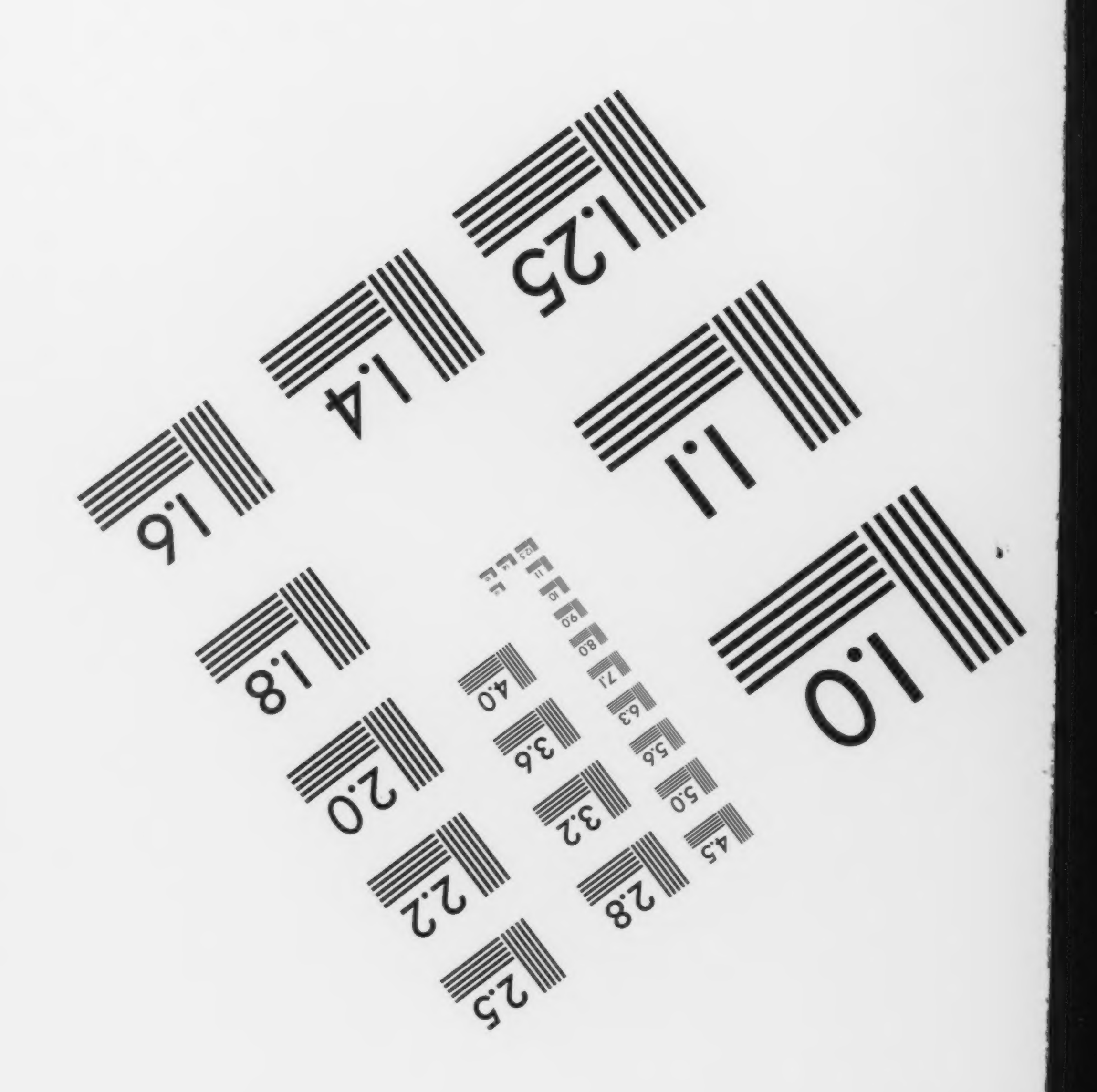
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3




MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)



History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

```
*Ms.
 coll.   Persian medical manuscripts. -- ca.
 no.60     1100-ca. 1900.
RARE       150 v.     ; 15 x 8-38 x 24 cm.
           Entire collection microfilmed as part
         of a National Library of Medicine
         preservation project: the preservation
         master negative is at NLM; the printing
         master negative is at the University of
         California's Southern Regional Library
         Facility; a positive copy is housed in
         the UCLA Biomedical Library's History
         Division.
           Formerly a part of: Near Eastern
         manuscript collection, Dept. of Special
         Collections, University Library,
         University of Califonia, Los Angeles,
         and assigned      accession no. 1117.
         Transferred t     o the History Division
         of the UCLA B     iomedical Library in
CLU-M   ejf 891113            CLUHsl SEE NEXT CRD
```

```
*Ms.
 coll.   Persian medical manuscripts. ... ca.
 no.60     1100-ca. 1900.              (Card 2)
RARE     March, 1986.
           Finding aids: Annotated and indexed
         list available in library: Richter-
         Bernburg, Lutz, Persian medical
         manuscripts at the University of
         California, Los Angeles : a descriptive
         catalogue (Malibu : Undena
         Publications, 1978)
           1. Medicine, Arabic.  2. Manuscripts,
         Medical.  I. University of California,
         Los Angeles. Louise M. Darling
         Biomedical Library. History and Special
         Collections Division.  II. Series: Near
         Eastern manuscript collection ; no.
         1117.

CLU-M   ejf 891113            CLUHsl
```

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 35

(Richter-Bernburg No. 58)

Author: Yūsof b. Moḥammad b. Yūsof "Yūsofī"

Title : Favāyed-e akhyār

26 fols., 178 x 120 mm


THE UNIVERSITY OF CALIFORNIA
LET THERE BE LIGHT
1868

3

2

BLANK PAGES

5 [3]

4

BLANK PAGES

كتاب فوايد الاخبار ...





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بدان چونکه گفتی سپاس درود . که در فن طب است این قطعها
فواید شنیدستی تام و هر حرف ازاد . ز دریای حکمت دری بی بها
ها یکدم ای حضرت فرخنده را . که فرخنده ما میشود از تو جدا
بلطف چنان کن ازان پیشتر . که از زار جهان سوی هم آید ندا
که اتمام این نسخه دل فریب . فواید رسانم بخلق خدا
غرض از طب دو چیز آمد است . بشنو ای یوسف سمیع رضا
حفظ صحت یکی ازان باشد . دیگری دفع علت مرضا
یاد گیر از من آنچه میخواهی . که کنی در علاج نشو و نماء
رفع هر علت بضد میکن . حفظ صحت بمثل میفرما
خلط چار است زان یکی خون است . که بود گرم و تر سان هوا
بلغم است آن دگر که آب صفت . سردی و تری بود پیدا
هست آن دیگری که چون آتش . بگرم و خشک است و نام او صفرا
دیگر هست



همه ...

دیگری هست سرد و خشک چو خاک . گفته اند اهل حکمتش سودا
فضل خلطها است خون که ازو . بیشتر میرسد تنت بغذا
دانکه بلغم است از پی آن . هست صفرا و بعد ازان سودا
سرخی رنگ شد علامت خون . زردی ان علامت صفرا
شد سفیدی علامت بلغم . تیرگی شد علامت سودا
و ... بول چون سرخ آید از خون است . ور بود زرد باشد از صفرا
ور سفید است بلغمش سبب است . ور سیاه هست باشد از سودا
گروه ای که سست آمده ست . گوش کن گوش گفته حکما
نخود و انگبین و تخم کرفس . ساز معجون و میل می فرما
و ... گر بانگیزی تو ره باید قوتی چند روز . به که از لحم کبوتر و نخود سازی غذا
ور فقد باسرعت انزال کارت بهران . بایدت هر روزه خوردن دانگی از برشعثا
و ... غسل کردن بیخ کس را از آب سرد . افکند از رنج و علت در بلا
گر بیفت بیخ را برد صبی . صاحب زکام و اسهال و امتلا
و ... در حمل اگر کنند اشنان . نزد دانا چه سود چه [illegible]

حیض را راند و گشاید بول . سنگ را بشکند ز بهر استسقا
وله جو آورند طفلان از اطلای خالص از کرون . نتر بستند و گره در عشان را هیچ که پیدا
ز مملوش خورد هر روز اگر بیمار تیر اطی . شود از ضعف دل ایمن رهد از علت سودا
وله گر پر مرغ خانگی سوزی . پس بساوی و از برای دوا
بر جراحت فشانیش دو سه روز . آورد بر هم آن جراحت را
وله آب آبی سکنت تشنگیت . بکند قطع قی و دفع حشا
ببرد نفث دم و [illegible] و کند . منع سیلان و فضول از احشا
وله برثاالیل چو سلخ حیه . بگذارند با سب خرما
دو سه روزی کند و چون که بر آن . نزد دانا شود البته دوا
آب شتره را چهل مثقال . گیرد هر روز ز غبتش فرما
که حرب را بود مفید و برد . قوبا را و خارش اعضا
تخم ریحان بدل نکو و بود . بزر و برگش مقوی امعا
دیده ارزون منفعت اثرش . هر که بد دای فیل کرد طلا
خوردن شیطرج سفید بود . بهر درد مفاصل و قوا



سودمند آید از برای بهق . سازیش چون با سرکه طلا
وله استخوان آدمی را چون بسوزد آدمی . با گلاب انگه خمیرش سازد و سازد طلا
درد سر را نافع افتد صرع باشد مفید . ریش به سازد و شود درد مفاصل را دوا
شراب اسطوخودوس از خوردی . ز من بشنو حدیث بی ریا را
بواسیر دگر بیون راد هد نفع . برد هم علت ماخولیا را
وله گر خوری بگیرد م از سکنجبین . پاک سازد ز فضول امعا را
ببرد نقرس و قولنج و دوار . صرع و درد سر و استسقا را
وله سماق و آب او هر یک بمعده . موافق باشد آرد اشتها را
شکم بند د کند به ریش روده . برد نشویش دوسنطاریا را
کند چون دود فلجنگشت را زنان . بزیر خود کند کم شهوتش را
وگر مردش کند در زیر خود دود . برد انگیزه و زور و قوتش را
صدف سوخته سازی چو سنون . پاک سازد ز وسخ دندان را
ور بچشم افکندش دفع کند . ریش چشم و غلظ اجفان را
اگر بر موی مالی آب برگ سرو با سرکه . کند مو را سیه ریکد و دم قوت دهد مو را

وگر از درد دندان کس بود در رنج قوی گیرد ۰ زمانی در دهان خویشتن نافع بود اورا

حرف الباء

وله گر دماغ خویشتن را خواهی سلامت گوش دار ۰ نکته از من که خوشتر باشد از در خوشاب

محترز باش از غذاهایی که انگیزد بخار ۰ شب مهر بسیار بیداری مکن در روز خواب

وله در آبله فرنگ و درد و شش ۰ بهر تو که آمدی ز احباب

نزدیک معالج مجرب ۰ بهتر نبود ز حب سیماب

وله یکدرم هر که هر صباح خورد ۰ بهمن سوده را بشربت سیب

شهوتش آنچنان قوی گردد ۰ که ربانش برد قرار و شکیب

حرف التاء

چو بیخ سوسن بازاورا بجوشی و از آبش ۰ بشویی روی خود را پاک سازد از کلف

وگر بویش کنی هر دم گذارد فضله در دو سر ۰ نه باشد از برای دفع ان حاجت بدارو

وله خوردن خرچنگ از بهر سعال ۰ وز برای قرحه ششش نافعست

نه هر گزدم را کندی شبهه دفع ۰ ور نهی بر زخم آن هم دافع است

معدهای گرم را چیزی که قوت میدهد ۰ آب لیمو و سماق و تمر هندی و بهی است

وانچه ازوی معدهای سرد میگردد قوی ۰ زنجبیل و دار فلفل نانخواه و مصطکی است

حرف الحاء

وله یکعدد آمله پرورده ۰ هر که هر روز خورد وقت صباح



عا

سودا را

دفع صفرا کند و در بدنش ۰ خلط فاسد شده آید بصلاح

ضعف دل هم شود دفع و رسد ۰ قوت از وی بتن و ارواح

حرف الدال

وله با قلی چون طلا کنی بر روی ۰ وسخ از روی در زمان ببرد

ور مکرر کنی ز خپارت ۰ اثر زخم و غیر آن ببرد

وله کف دریا و موم و روغن و گل ۰ چون بمالی زنی برش ببرد

ببرد از رخ تو داغ کلف ۰ رنگ صافی کند بلونش ببرد

وله بهر دارازی که حامله است ۰ نشادر شیاف چون سازد

وانگهی در درون فرج نهد ۰ حیضش ار بچه بیندازد

[illegible]

وله کج گذاری بسر که چون بر سر ۰ خون منی همان زمان بندد

ور بود خون ز زخم تازه روان ۰ چون فشانی بر آن روان بندد

وله شش روبه بسرکه غسل ۰ ناشتا گر خورند روزی چند

از برای سعال و ضیق و نفس ۰ خواهد افتاد نیک فایده مند

وله شبت بر نده خلط و سکن درد است ۰ فواق را ببرد شیر و طبع را راند

شود چو ریش دگر کهنه زود گردد به ۰ بخورد ار کسی از آن بروی افشاند

وله آب انار شیرین و شیشه ریز و بگذار . در آفتاب گرمش تا با قوام آید
میکشش بمیل انگه در چشم خود که همچنگ . خارشش برود ز دیده نور بصر فزاید
وله پستان از برای اماس نیکست . برود تب دا عطش را هم نشانه
نشانه خلط سودا را او سینه . کند نرم و طبیعت را براند
وله شلغم ز برای سینه نیک است . انگیزه کند منی فزاید
طبع تو شود از او ملایم . بولت رود و اشتهات آید
وله که صحت را مکن زنهار پرهیز . بصحت کشت را انکار باشد
که پرهیز بود در هنگام صحت . جو پرهیزی بیمار باشد
وله باشد هر سرو قد گلرخ . صحبت جو با عقدال باشد
احوال بدن میا برسش راکند . در مرتبه کمال باشد
وله امور طبیعیه هفت آمده . بهر هفت کس به که دانا بود
یکی هست ارکان دگر امزجه . دوی دیگر اخلاط و اعضا بود
قویها شدا ارواح انگه بدان . که افعال هفتم از آنها بود
وله زنجبیلی که بود شش ریشه . نبود کهنه هم جدید بود

بادهای





بادهای غلیظ را بشکند . فالج و لقوه را مفید بود
هرکه هر روزه ناشتا بخورد اورا . قوت باه برمزید بود
وله روغن گاو دفع زهر کند . زهر اگر چند زهر مار بود
ببر و سرفه را از خوردن او . سرفه را با کسی چه کار بود
درد امعا تر از گیرد ازو . درد هر چند بیتزار بود
وله در بیاض تخم مرغ از زرد دارد . چون کشی در چشم درد چشم را نافع بود
ور زنا بر ورده اشی رغبت نمایی بکورم . نزه صفرا و خلط خام را نافع بود
وله از سر و اش آن حجامت گر کنی بر ساق پا . فیح وجع و علة سرسام را درمان بود
برابر سر هم صداع و درد چشم و گوش را . سودمند آید ولیکن مورث نسیان بود
وله گر کند شاف صمغ و سرمه زنی . که زا دراد حیض رنجه بود . وله
جو نهند یک دو روز اند فرج . حیض او رفته رفته بسته شود
هرکه عارض شد تب و بعش بس از نضج تمام . جون نکند افراغ سود ا صحتش جد آورد
ور کند تخلیط یعنی برخلاف حکمتش . هر چه پیش آید خورد منجر باستسقا بود . وله
ترب نیکو باشد از بهر سعال . بول راند چشم از او روشن شود

اگه نتوان بردنامش فی المثل . گر بود چون موم چون آهن شود
گلعذاری کز ازو ونرگس او . کار خلقی نیک نگاه شود
سوز دارشاخ ارغوان جوان . پس ازین گونه روبراه شود
گر کشد وسمه وار بر ابرو . موی ابروی او سیاه شود
در غذای خویش اگر هرروز اندازی پیاز . کرده را قوت دهد انگیز را زیاد کند
آب کردش را معیده اید بر او ار گوشتش . طبع را هم نرم دارد اشتها پیدا کند
میخوش شراب ازک که ازدی منفعت . دفع زحیر و علت و اسهال و غش کند
قوت دهد دل جگر گرم معده را . صفرا فزون شاند و دفع عطش کند
دارفلفل چو هر صباح خورند . گر بود ضعف باه دفع کند
معده را پاک سازد از بلغم . ورم دست و پای دفع کند
پنج مثقال از سنا چون طبخ باید آب آن . بلغم و صفرا و سودا را ز تن بیرون کند
به کند نقرس برد درد مفاصل را ثابت . مرد از تنها مگر اگر در حکمت چون کند
خوردن ماهی که باشد شور . سینه از نقش خلط سیاه کند

وابا



و د بود تازه فربهی آرد . قوت باه را زیاده کند
هر کس علاج موی سفیدش بود هوس . گو خوش بیا که پوستینش روبه کند
آب سماق و آمله و وسمه و حنا . موی سفید را بدو ساعت سیه کند
ناخن دیو را برون اپون رو پان . چون که در زیر خویش دود کند
صرع را نافع آید و باهم . حیض ایشان گشاد و سود کند
دارچینی بناشتا چو خوری . سرفه کهنه دفع خواهد کرد
گلچه وورد و گرده و نسیان . همه را زود نفع خواهد کرد حرف الواو
جماع هر کس ممنوع باشد . نگرد گرد ایشان مرد هشیار
یکی زانها زن بهست دیگر . صغیر و حایض و بد شکل و بیمار
ستانه زن اگر بارون سوده . پس آنگه در قبل هر روز یکبار
بریزد با شراب ارغوانی . گلش را غنچه سازد چهره گلنار
اعضاء رئیسه چار باشد . بهر تو کنم شمار هر چار
قلب و کبد و دماغ و خصیه . گفتم بتو جمله یاد میدار
نیم مثقال اگر ز مازریون . حل کنی در گلاب پس بنهار

درکشی بخشدت بدل قوت . فوج آرد فوز روت احضار
معده وکرده را قوی دارد . نگذارد ز ضعف تن آثار
بشکند باد تا و دفع کند . زهرها را چو زهر گردم و مار
وله کرمهای زردک علی . بکشد ای ونوشیش بهنار
کم شود ضعف معده ات ببرد . قوت شهوت از دل تو قرار
وله موش را چون شکافی نهی . موضعی راکه مانده در وی خار
خار آرد برون از آن موضع . نرساند بصاحبش آزار
بر خنازیر اگر گذاری نیز . دفع گردد ز غم و ... بیمار
وله از زنار خود کند هر کس که موی . پس گذارد سوی کرازا بر زنار
چون که تکرارش نماید موی را . بازهار اونه باشد هیچ کلش
وله حظلی از راه منفعت آید . در ضمادات ذات صدر بکار
ورم مری را دهد تحلیل . نگذارد خلیل را بیمار
وله نباشد غیر چار امراض ترکیب . شنو از بگوش هوش هر چار
یکی خلقت یکی دیگر بود وضع . عدد باشد دگر آنگاه مقدار





باز طفلی که اول بار زاید . بکمیز و چند که در سرکه نگه دار
شود چون خشک یکیش های امیز . نبات سوده نعنعش بس نگه دار
کشی در دیده چون هنگام خواب . سفیدی ابرد از چشم بیمار
وله چون مزاجه سرد گردد چیزهای گرم خور . سرد رغبت مزاج چون شود گرمی پدید
سرد باشد هر چه باشد ترش و بی طعم و تخت . گرم باشد تلخ تیز و شور و شیرین یاد گیر
وله میل کردن با شد از بی دانشی . نزد دانشور چه برنا و چه پیر
مرغ با زرشک و کبوتر با پیاز . کله با انگور و با انجیر سیر
سه درم هر که برگ بالنگو . جوشد و شربتش کند بشکر
نافع آید ز بهر صرع و جنون . ور برای جرب چه خشک و چه تر
حل رنجور و بلغم و سودا . گردد از وی زمان زمان خوشتر
ببرد ضعف تن دهد قوت . دل و معده و دماغ و جگر
وله بشستن اعضا بگو گرد آب هست . دافع این هفت علت بر شمر
خارش اعضا و نسیان و جرب . رعشه و قوبا و فالج و خدر
خاک شود بگوید و سازار آن . خشک دارد و زبهر ریش دگر

داروئی از این بهتر

گز برای علاج این تشویش . نبود داروی مجرب تر

جو قیراطی از مشک رغبت کنی . نکو باشد از بهر پشت و کمر

چون اسهال بود درد سر

دماغت کند تقویت ذهن تیز . برد از قولنج درد و درد پهلو

ناشتا چون ترا شود هر روز . درمی خورده چند پیه سستر

بر ماند ز بعد تنقیه است . از سبات و صداع و صرع و سدر

ببرد رعشه رو دفع کند . درد قولنج و درد پشت و کمر

جگر خر جو بمصروع دهی . نبود هیچ از آنش بهتر

جرک گوش جو دهی طفل را . گریه کمتر کند آن طفل دگر

مژه زیادتی را جو کنی و خون خرگوش . نهی و چند روز کنی این عمل مکرر

دگر آن مژه روید و گوش بخور دخون را . بهی چون او را نبود از آن نکوتر

آب سداب را بعسل چون خورد کیا . باشد نکو ز رعشه و درد سر نیاد

زایل کند تشنج و صرع سدر برد . درد مفاصل و وجع و گرده کمر

سنبل الطیب معده را نکویست . نیکو باشد سپرز را و جگر

بدماغ و بدل بود نیکو . شود از وی زیاده نور بصر

شکند



شکند باد و طبع را بندد . ببرد درد پشت و درد کمر

زاده

خاکستر موی آدمی زاد . ریزند چو بر جراحت سر

یا بهر جرب کشند در چشم . گردد دو سه روز را نکوتر

باب الزاء

از زراوند طویل اریکدرم . با عسل نوشی کند دفع گزاز

حیض راند بچه بیرون آورد . حب قرع انداز دو کرم دراز

هر کرا گرمی جگر باشد . گو طلب آب بوستان افروز

پس بیامیز با شراب زرشک . و انگهی میل میکنش هر روز

خوردن شیر گاو با خرما . رنگ نیکو کند کند انگیز

فربهی آورد ولی وقتی . که ز ترشی کند کسی پرهیز

باب السین

ور سبوس نخود و گل حکمت . چون سم گور خر بسوزد کس

پس خورد یکدرم از آن هر روز . نافع افتد ز بهر ضیق نفس

باب الشین

چون درد سرت بود ز گرمیها . از هر نه سرد محترز باشش

وانگه ز پی طلب طلا کن . فیلمی گل سفید و خشخاش

بر ورم چون نهی اگنده کاو . کم کند دفع نه نهی دو رش

نافع افتد چو ضماد کنی سازی . موضعی را که گزد زنبورش
و له گل بخند چو ساید مرد و انگه . با آب پشت خود سازد خمیرش
زن هر که دهد زنان ی ترود . ز فرط دوستی گردد اسیرش
بیاض بیض ضرع انگه مالد . ز خیل نیکوان بر روی مهوشش
جمال عارضش محفوظ ماند . ز تاب آفتاب و تاب آتش
و له زن چو مالد دارچینی در قبل . از سحرگه تا بوقت خفتنش
چون رود نزدیک او مرد از جماع . لذتی یابد که نتوان گفتنش
باب الصاد و له هر که اندر دوش بود ظهر نیم . خوردن مثل سوکران و رصاص
فلفل سوده را بروغن گاو . چون خورد باشدش امید خلاص
حرف الغین و له سیر را چون بزی و میل کنی . سرفه کهنه را بود نافع
ور خوری خام در نهار بود . کرمهای دراز را دافع
دو درم سیل اگر کنی رغبت . از برای بهق بود نافع
معده را تقویت کند باشد . غثیان قی ترا دافع
و له ای که چشم تنگنای جهان . که به تشویش مانده ز صداع

الثا

گر شفا بایدت جماع مکن . که مضرت در صداع جماع
و له روز و شب مگذران به بیداری . خواب میکن گهی ز بهر فراغ حرف الغین
زانکه بیخوابی مدام شود . سبب سود و هضم و ضعف دماغ
و له زن دهد چون پرورش کرباس را . در طبیخ عود و سنبل سعد و مشک حرف الکاف
پس گذارد ساعتی در فرج خویش . سازدش تنگ و معطر گرم و خشک
و له دو مداوای مرض خواهم گفت . سنجی پاک تر از آب زلال حرف اللام
بهر امراض اسافل قی به . بهر امراض اعالی اسهال
از برای بهق زعفران حار . دانگی و یکدرم ز اطریلال
بستان و بکوب با عسلش . دو سه حب ساز و میل کن فی الحال
باشش در آفتاب و گرم به پنبه . قدرت ذی الجلال والافضال
یکدرم عود و مثل آن سنبل . مشک دانگی و سعد یک مثقال
ساز معجون به شهد و میلش کن . که برد از دل توزیح و ملال
کمر و پشت را دهد قوت . بکند دفع سرعت انزال
و له صمغ عربی به سرفه نیک است . نیک است برای دفع اسهال

او ازگرفته راکشد ... يد | یک شربت از او دو مثقال
وله برانیسون عادت میکنی | در سکنجبین ده بتحلیل
کند ادرار بول و حیض و عرق | برد اماس دست و پا ز علیل
سده را که در جگر باشد | بگشاید بامرب جلیل
وله بود چون معده خالی خواب مکن | که باید در بدن روح تو تحلیل
خورد حت در بدن تحلیل باید | برودت غالب آید بر تو بی قیل
ز بهر صحت باید ضرورت | مزاجت را بگرمی کرده تعدیل
وله خاکستر بید اگر با سرکه | بر زله بنهند بد برتاه اسیل
زین هر دو مرضی که گفته شد زود | صحت باید علیل بی قیل
وله همیشه ای که ز شورش مره صفرا | بود بجانب گرمی طبیعت مایل
زگرم خانه حمام محترز می باش | که با محال شوی تا که از طپیدن دل
وله سپه درم از شقایق مصری | بستان و بکوب خور بعسل
یکبار و ساعت چو بگذرد با زن | شو مقارن که دیگر است محل
وله زند پرستول خوری گر لحمش | دیده را روشنی آید حاصل



خونی او را چو بیابد مدزن | شهوت زن همه گردد زایل
وله خوردن آب در چهار محل | نزد ارباب حکمت حرام | حرف المیم
بعد هر میوه و بعد جماع | بعد دارو و بعد طعام
وله ادمی را شود چو موجب رنج | ناشتا و بر امتلاء حمام
به که رغبت کند طعام رود | سوی حمام بعد هضم طعام
وله خس که کاهو خانیش هرکس خورد | آب گردش را دهد نفع تمام
کوتا دل میکنش بیگاه و گاه | هرکه بسیار افتد او را احتلام
تشنگی بنشاند و خواب آورد | معده را باشد موافق والسلام
وله دمی را چو خورند از زیوند | پاک سازد بدن از بلغم خام
ببرد ضعف دل و نفخ جگر | ورم کلیه و درد ارحام
به شود نفث دم و فتق و فواق | سده ها هم بگشاید بتمام
وله یکدرم از زعفران هر که خورد صباح | معده کند تقویت غم برد از دل تمام
سده بگشاید و دهد قوت پشت و کمر | درد دل معده را نیک بود والسلام
خوردن خشخاش آرد خواب را | رغبتش کن ای زبید ارلاستقیم

سرعت انزال اگر داری ده — سرعت انزال را نفع عظیم

وله گر بگیری از معلق یک مثقال — اندکی زعفران گشیرا هم

چون بکوبی و حب کنی بعسل — مسهل بلغم است و سودا هم

سده بگشاید و براند حیض — تن کند فربه و توانا هم

دفع درد کمر کند تمام — ببرد درد دست و پا هم

وله عضو و موی که جنس آمد — گویم تو زان یکی بود لحم

باشد دگری سمین و نبود — یک جنس دگر که ماند جز شحم

وله خوشه خوا کجا بر کنی [illegible] — قوت دهد عضو و کند قطع نفث دم

دافع بود زکام و سعال و رعاف — نافع بود جراحت شش را و سینه هم

وله در شیوه شهوت بکن افراط که افراط — احداث تشنج کند و ضعف بصر هم

عارض شود رعشه و قوت رود از پا — تشویش دهد عرق نسا درد کمر هم

گشنیز و نبق و گل سرخ — هر یکی درمی نه بیش و نه کم

بستان و بکوب مثل مجموع — از قند سپید سوده کن ضم

پس میل کنش که نافع افتد — در درد سر و درد گرده [illegible] هم

بلغم



~~گشنیز و نبق و گل سرخ — هر یکی درمی نه بیش و نه کم~~

~~بستان و بکوب مثل مجموع — هر یک [illegible] درمی [illegible]~~

گشنیز بود همو [illegible] دل — خون ببندد و درد سر کند کم

در رنج سده مفید باشد — تشویش دهد و ورا برد هم

طبیخ قشر و اصل زرگ [illegible] — گر گیرد و در دهان خود دام

هر آن خوشش که باشد درد و داغ — چه صفرا و چه غیر آن شود کم

و گر از وی بپاشد جگر را — دهد قوت رطوبت را برد هم

وله آب بود دانه مغز را ببرد — عرق بندد و شکم را هم

معده قوت دهد براند بول — نیک باشد زبهر نفث الدم

وله بادیان باد معده را ببرد — روشنایی بدید بخشد هم

قوت باه را نکو باشد — شربتی آمده است از و درم

گر خورند از او بافراطی — گرد بیشش ز مشک با آن ضم

بشود [illegible] خوردن مسهل — خفقانی که باشد از بلغم

[illegible] — فواق و تب [illegible] هم

دماغ و معده را باشد مقوی — صداع و درد پهلو را کند کم
برد درد سرین عرق النسا نیز — دهد دندان جلا والله اعلم
بکیدرم زرنب اگر کوبی صباح — پس خوری با شربت به ده درم
قوت دل بخشد و آرد فرح — با دوام شکند بند شکم
وله دو لانه سرخ بوستانی — یک است بمعده و جگر هم
صفرا شکند مفید باشد — از بهر تورع وقی الدم
قوت بخشد بگرده و پشت — اسهال قدیم را کند کم
وله اگر کنجد شود هر روز میلت — کند نی شبهه زنج سرفات کم
منی افزاید شهوت کند تیز — شود چیزها که نتوان گفت محکم
وله چون شود خون ز بینی تو روان — آب سرگین خرچگان در دم
ور گزد عقرب بقول حکیم — جرم از او بگیر و کش هر دم
که در آن علت به بندد خون را — وانزوینا فارغت کند ز الم
وله نیم مثقال اگر ز سورنجان — دانگی از زعفران نه بشها و نیم کم
کوبی و کوبش زنی بنهد ر — پس گلاب آمیزی بنوشی هم



چون تصرف کند در و معده — کند اسهال و آورد بلغم
بصلاح آورد مزاجت را — ببرد از مفاصل تو الم
وله شیح از برای ضیق نفس یک ماده — در بهر جنب قرح بود یا نقطیر هم
رغبت کنی چو بکیدرم از وی نجاست — کم رسد زرنخ ریلانه تو را الم
وله خاک سوده را با آب صابون — چو برزانو نهی درد شش کنی کم
وگر بر ریش سر سایزی طلایش — فراهم آردش والله اعلم
وله سه درم صبر زرد و نصف نبات — سال بهر دو نگاه دار از نم
که برد هر که هش کشی ار چشم — جرب چشم و خارشش را هم
وله آویشه خوری چو نیم مثقال — بیرون برد از تن تو بلغم
نیکو بود از برای معده — قوت باید از وی جگر هم
فارغ کندت ز درد سینه — تشویش سپرز را کند کم
شود خورده چو کاسرکه یا شبه صفرا — نشانه برد تشنگی را ز مردم
ز درد شش خلاصی دهد درد پیش را — کند اسلام چو بر موضع زخم گردم
برگ تنبول چون خوری هر روز — سخت گرداند چو کرده ایت دندان حرف النون

بخورند در وقت چو گل آید ... بوی خوشش همچو غنچه‌ات ز دهان

فرح آرد ترا و در خاطر ... غم نماند شوی خوش و خندان

دل و معده و جگر برسد ... نفع بیرونت از حد امکان

اشتها آرد و دهد یاری ... هضم را گردمت تمام بیان

و نه عصو دانی ترددی منزد ... در حد و اسم چون نمود عیان

جزو محسوس او مبارک گل ... ور نباشد چنین مرکب دان

بریشم بکیدرم هرکس که هر روز ... کند متواضی باشهدش سپید خندان

بیامیزد بیاشامد لیش را ... فرح بخشد شود خوشحال و خندان

توانا گردد و شهوت کند زور ... شود چیزی که میدانی چو سندان

طلب کن شربت اسکنجبین را ... دقیق باقلی کیا مشت بستان

بهم آمیز و از بهر جدا جدا ... طلا میساز بر اماس پستان

اگر پیکان بماند در تن کس ... چو انگبین از دهان باشد چه پیکان

چو بیخ نی طلا سازی با شهدش ... برون آید ز تن ای شهره بیگمان

بپزد نیکو نماهیل و پیله ... طلا سازند اگر از برز کتان

کند



کند تسکین ز پزندش چون که در آب ... شکم بند چو کرمش سازند بریان

هنر مایه خرگوشش اگر خوری با شراب ... بود مفید ای زهر جمله جانوران

و گر بسر که خوری با صرع را بود نافع ... شود علاج سپیده را دو دارو دا درمان

و گر بطفل دهی اندکی بسوده قند ... ز صرع ام الصبیان شده ز شکسته امان

سایی اگر بعید ز رده کشی بچشم ... کم گردد آب رفتن چشم تو در زمان

و هر صباح کنه ز نی بکیدرم بتنند ... قوت دهد بمعده بدل نیز ای کمان

و روده دم نحو کنی و انگشش خوربا ... هضم او بلغم اربکند دفع من ضمان

سرگین موشش دفع کند سنگ گرده را ... چون حل کنی در آب خشک در کشی بروان

در چشم اگر کشی برد از دیده آب بیا حنا ... سازی چو شاف نرم کند طبع در زمان

تخم دیو راج اگر کنی چون میل ... رنج اسهال بود در زمان

و دبالی ز روغن گنجند ... جرب و حکه را مجرب را دوان

آب آهن تاب را هرکس خورد ... معده اش قوت پذیرد بیگمان

قرحة الامعاء و ضعف باه را ... سود دارد آشکار او نهان

حیفه را نافع بود بندد شکم ... کم رسد از خوردنش زهرش زیان

گر کشی انگوزه را در چشم خویش . چشم تو از تیرگی یابد امان
ور خوری مندش گرده حب بگذا انگه و نیم . باد را بشکند اندر زمان
دفع هر زهرها کند اورد نقوط . بول هر از چشم هم زور روشن بران
ونه پنج روزی جو مغز جوز خورزین . گویم از صد یکی منافع ان
ان کدو دانه ات خلاص کند . بر هاند ترا ز درد میان
کرمهای دراز را بکشد . بحشی ناف را شود درمان
کرد دشواریت شود انگیز . کار دشوار تو شود آسان
ور بجنسر ضمن کنی هر روز . نه حرز علایت شود نه زیان
وله موتروید چو کشی نقاش را . بس که اذیت بر زنان کودکان
زن اگر دشوار زاید زهره اش . حال در وقتی که زاید در زمان
شادنج را اگر کنی مغسول . بس بیا میزیش بشیر زنان
ریزی اندر چشم و خود بیرد . خارش چشم را و سوزش ان
وله زهره سنگ پشت را چو خوریا . بکند دفع زهر جانور ان
بیرد سرد امتحانش کن . کردت را تر و دیت دران

دوددهم



دود در م که خوری زجوز بوا . شود ت بویا خوش عیان دهان
جگر و معده را دهد قوت . نیک باشد نهره درد میان
اسهال آرد و کند ادرار . وحت نخشد و کند خندان
و دیگر کرم سرخی کنغواطین گویند . خشک سازی جو پس از شستن آن
کرم سیاهی و مهین کنجد . بنهی بر جگر دیگر سرد کم جوان
و دیگرش گرد و از ان گونه بزرگ . که زاید به جولش بیفغان
وله رنو دو برگ شفتالو برابر . بگیرد آب از انیک بستان
فرو کش در صباحی یکت پیاله . که حب القرع را اندازد آسان
و دیگر کرم ور از نو خورد با شد . کشد بکند از د آثاری از اثیان
وله شاخ گوزن را چو بسوزی و کوبیش . و انگه طلا یه کرده به بیرون کنی ستون
وانه ان سپید سازد و قوت دهد گر . خون اید ت ز لثه کند رو حبس آن خون
وله هر که بناء عسل بر جیش سرا . چار مثقال نه کم نه افزون
خشا میل کند هر کرمی را . که بود زنش آید بیرون
بر شکم جو بنهی حنظل را . سپید دانه و خل قطرون

هر هر و ازکم جو خورد و جو بزرگ | در درون با شدت آید بهین
معده از خلط کند پاک اگر میل کنی | دو درم آب بجنبد دری غاریقون
درد قولنج برد درد کلیه دور کند | درد پا درد و روغنا در سر و در سرونا
سلیخه خورد — گر شراب سیلکو کند ازشنا گوهر چنگی | زاید کینه الم که بود نه سرو سرونا
تسکین ده هیجوج که بود در رح زیاد | آزره نشیمه و بچه مرده را بجوبا
حرف الطاء — مردمی باید که باشد مجتنب انجا بخیر | تا برد از اهل دانش درد حکمت کرد
زامتلای معده و از رگ زدن پر امتلا | و زجماع ناشتا و رفتن حمام نو
حرف الفاء — فندق از پوزن و برشی برتیت | پس بهای پر فرقا طعل هیکناه
چون بادام چند روز با بر سرش | چشمش ارا ورق بگردد سیاه
و نخود را خواه خام و خواه پخته | خوند چون کس فزاید قوت باه
بر دریغ سعال بلغمی را | کند او را زدا صافی هر ل خواه
و تخم شلغم چو پس از گرفتش | بعسل میل کنی بیکه هر گاه
نرم سازد شکم و نیک بود | دفع سم را و قولنج گرده باه
و مورد اگر دوره و عن گنجد بزلی | و اگر کنی صافش کنی پس گاه گاه

ارزن



زیرش بر هورد مالی موی را | موی را از رختین دارد نگاه
و نه هیکه هر روز گسی مالد | بر تن خویشتن شود فربه
ور بمالد بران ورم که بود | بر کشی ران و خصیه گردد به
و قوت جسم و جان اگر خواهی | شیر برای نه رواق خیر مزه
آن یکروزه بایدت خوردن | لحم دو روزه آب سه روزه
و شوصه هر کس که عارضش گردد | خله و سرفه گردد نش طاری — حرف الباء
شورش اختلاط عقل پدید | نفس او ورود بد شوار ای
نفث دم حادث آید و شورشی | نبض صلب و سریع و نشاری
در تن آدمی سه روح بود | اولش آمدست حیوانی
دوم ان طبیعی آمده است | سیمش نیست غیر نفسانی
جای اول دل و دوم جگر است | جای ثالث دماغ تو دانی
خصیة الثعلب از خوری شکر (بعسل) | گرده هیچ چنانکه میدانی
در حد [illegible] شدت مفید و حذر | شد خنازیر کمان که میدانی
دور کند [illegible] | سخت گردد همانکه میدانی
هستمو با باب جو و آب باقلی | نفخ بود جو بر کلف رو طلی کنی

ورد انکه اختیار کنی با کتیره اش ، نهاریت بود چو رصفرا دوا کنی
مغز خفاش را که تازه بود ، بر کف پای مرد اگر مالی
هر صد باله کر بود ان مرد ، سر بر ارد عصای او حالی
یوم روغن کنجد چو زرنیخ ، بیامیزی زبهر ریش هنی
بس انکه مالی اندک فرصتی را ، عجب دارم که دیگر ریش بینی
جون بجوشی نیم مثقال از حنا ، بس تغنیدش کرده شیرین در کشی
ناخوشی کز شدت از درد اشت ، با خوشی کرده مبدل ناخوشی
جوهر جان سوزی و شوبی و نصفش ، نبات مصر لا اعلا فزایی
بس الکامش کشی در دیده خود ، فزاید دیده ات را روشنایی
بکوتر جو سر بار پسوزی ، بکوبی و به بیزی و بسایی
کشی در دیده شبکوری کند دفع ، رود ظلمت فزاید روشنایی
بیا زرکس از جوشی و آبش ، بیا شامی بشهد آید ترا قی
بقی اید برون از معده اخلاط ، زتن چینی نشاط نقل راطی ۲

در خاتمه رساله گوید

بالسپیاری



بدستیاری کلکم شد این رساله تمام ، که آفرین رسد از انقلاب ایامش
ز خواندنش بفواید رسند خوش اخبار ، بود فواید اخیار سال تاریخش

تمت کتاب فواید الاخیار من تالیف ...
طبیب ... الحقر ... الله تعالی
العزة ... 
اواخر شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۵۱ الهجریه

م م
م

BLANK PAGES

BLANK PAGES

BLANK PAGES

43

42

BLANK PAGES

23

15

44

BLANK PAGES

BLANK PAGES

49

48

BLANK PAGES

26

51

BLANK PAGES

50

# END OF REEL

# PLEASE REWIND